

از ایشان برگرفته و فقط لباس در تنشان است بکربلا برگردانند  
و آن دو در آنجا دوشنبه و روزی در محبس نظمیّه محبس —  
مانند و صبحی دیگر با آنکه دوتن از شیوخ محبوس محترم  
از فاضل تحقیقاتی کرده بی بآئین بهائی و مظلومیتشان  
بردند و نامه فاضل را بحکومت برای تحقیق در واقعه بواسطه  
مستخدم خود رساندند و حاکم هر دو را بدار الحکومه خواسته  
و بعد از استیلا و تحقیقات راجع بامر بهائی و نفس واقعه از  
عقیدت و مظلومیتشان مطلع شده و نامه حکومت کربلا —  
و ذکر داشتند آن آلات مضره را دانست که کتبشان بوده و  
بساختگی نامه مفتریانه آنان بی برد ولی حقّ مداخله در  
امور نجف نداشت و فقط حقیقت واقعه را بمرکز بغداد نوشت  
لذا فاضل و میرزا عبدالحسین را با زبهما نظریق از نجف دستها  
بکنند چوبی میخ کردند و سوار بر الاغ همراه دوتن مامور و  
گماشته سوار عثمانی و ایرانی بسوی بغداد روانه نمودند که  
چند شب در راه هم در محبسهای نظمیّه محله محبس —  
میداشتند و باز در صبح بهمان منوال دستها بکنند مینمودند  
تا بغداد رسیده آمد و را بمحبس نظمیّه وارد کردند ولی چند  
ساعتی بیش طول نکشید که آمد و از آن محبس در آورده تسلیم  
گماشتگان قونسولگری ایران در بغداد دادند که آورده در  
محبس قونسولگری بهمان طریق در کربلا پاها بکنند محبس —

بداشتند و این حبس مدت سیزده روز بطول انجامید آنگاه هر  
 دو را با <sup>په منزل</sup> مورین سوار منزل در ظلمت شبی بخانقین و قصر شریین  
 رسانده تحویل سرحد را کردند و سرحد را خود مردی  
 نیک نفس و آزادی خواه و سخت مخالف سیاستمداری و حکمرانی  
 غیر عادلانه و غیر عالمانه آخوند ها بود و هم از مرکز حکومتش  
 کرمانشاه که نظام السلطانیه مافی بود بدستگیری و راه نمائی  
 میرزا اسحق خان حقیقی برای خلاصی و رفاغیت آند و دستور  
 رسید و هم هیئت دولت وقت نواب از طهران که هیئت  
 آزادی خواه و بیغرض بودند با قدامات آقا سید نصر اللّٰه  
 باقراف و آقا میرزا عزیز اللّٰه خان و رقا و دکتر مودی خانم  
 آمریکائی حقیقت احوال را کاملاً دانستند بی بغرض و رزی مفسد  
 نجف بردند و هم آخوند ملا کاظم مجتهد تلگرافی بدولت راجع  
 بغاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که اندومد اخلت در سو  
 نیتی بهیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت  
 بعقاید مذهبی خودشان بود و حضرت عبدالبهاء خد  
 بشخصه الجلیل و بیاعته القویه القايره در خطابه های شیوا  
 ایضاح ماجرا و مدافعه از افتراء فرمودند از آن جمله است  
 قوله العزیز

طهران بواسطه جناب امین جناب آقا سید مهدی سلیل  
 آقا سید رضا باقراف

هو الله ای ثابت بر پیمان الان که در ارض مصر  
 هجرتگاه یوسف گنمان مدینه اسکندریه در نهایت  
 روح و ریحان و تهتل بملکوت حضرت رحمن اوقات  
 میگذارم نامه جناب امین قرائت شد نهایت  
 ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان نموده  
 بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره  
 مشمول پرتو اشراق نیر آفاق و مظهر الطاف ربّ  
 الميثاق بودند و امید چنین است که آن خاندان  
 و ودعان در مصر قرون و اعصار همواره مقتبس از انوار  
 اشراق باشند و یقین است که چنین است  
 حال من ایامی چند در این قطعه مصریه  
 میگذرانم و حکمت بالفیه در این سفر بسیار و بعد  
 ظاهر و آشکار گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه با اطراف  
 چنان اشتها را دارند که عذ البهاء نعوذ بالله  
 از ابرار احرار رنگوهش در رسائل خویش نموده  
 و از عبد الحمید متمکار جفا کار نیایش کرده یعنی  
 ظالم را مظلوم گفته و احرار را برامد موم شمرد  
 و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدسیه  
 حضرت امیر علیه السلام صادر شده سبحان الله  
 نفوسنی که در آن ناحیه مبارکده ساکن و

مجاور قبر مقدس و جدت مطهرند باید مصدور  
 حقیقت و ناشر صدق و استقامت و صریحی ملت  
 باشند چگونه راضی شدند که بهتانی باین  
 عظیمی تشهیر گردد و حظیره مقدسه بصدور  
 این افترا تحقیر گردد سلطان مخلوع عهد الحمید  
 جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر  
 سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظلم و عدوان  
 مجری داشت و این عبد راسی و چهار سال  
 مسجون و بانواع تضییق مظلوم و مقهور نمود و در  
 کتاب اقدس که سی سال پیش متابوع و در میان  
 جمیع ملل منشور گشته و بالسنه مختلفه اروپا ترجمه  
 و منتشر گردیده صراحة در حق او منصوص میفرماید  
 یا معشر الروم نسمع بینکم صوت الیهوم اخذکم  
 سکر الیهوم ام کنتم من الغافلین یا ایتها  
 النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد  
 استقر علیک کرسی الظلم واشتملت فیک نار  
 الہفضاء علی شان نواح به الملاء الاعلی  
 والذین یطوفون حول کرسی رفیع نری  
 فیک الجاهل یحکم علی العاقل والظلام  
 یفتخر علی النور انک فی غرور مبین و این

کلمات زجر پیّه و خطابات شدیدۀ ایضاً در  
 کتب ردّیه براین امر که در زمان سلطان مخلوع  
 تالیف شدۀ مبرور و موجود حال نفسی آنسده  
 بصریح کتاب اقدس بر سر سریر ظلم جالس  
 و بیسوم تسمیه شدۀ است و بجا اهل تعبیر گردیده  
 ممکن است که این عبد چنین شخصی را مظلوم  
 گوید نظیر آنست که شخصی از فدائیان آل  
 رسول تمجید یزید نماید و یا سنان ابن انس  
 را شاه مظلومان شمرد این الانصاف و این نفوس  
 اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این عبد  
 را از سخن رهائی دادند و چنین عدل و انصافی  
 منظور داشتند که الان در نهایت روح و ریحان  
 در کشور یوسف کنعان ایامی بایستاران  
 میگذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم  
 و ظالم گردار را سر حلقه ابرار شمرم فواللّٰه  
 هذا افتراء تضحك منه الثکلی زیرا صبیان  
 تصدیق چنین بهتان ننمایند تا چه رسد  
 بماقلان عاقبت البتہ حقیقت واضح شود  
 الباطل له جولة والحق له صولة یریدون  
 ان یطفئوا نور اللّٰه بافوا هم اما شئت سبال

است که هدف سهام مفسرین استیم لهذا باین  
گونه تهمت‌ها خو کرده ایم کما قال الشاعر :  
رمانی الدر هربا لارزاه حتی  
فوادى فی حدید من نبال  
فصرت اذا اتتنی من سهام  
تکسرت النصال علی النصال  
ولی محل تاسف اینجاست که از ناحیه مقدسه  
نجف اشرف که باید همواره نور حقیقت بتابد  
چنین تهمت و بهتان ما انزل الله به من  
سلطان صدور یابد زیرا آن خطه مبارکه مرکز  
کوکب حقیقت و مرقده هیکل شاه ولایت است  
در تفاسیر آیه مبارکه ولا تکن للخائفین خصیما  
مطالعده نماید که آفتاب افق نبوت کبری ،  
کوکب لامع یشرّب و بطحاء علیه التعیة والثناء  
از ایمان قبیلہ عظیمه بنی ظفار گذشتند و راضی  
نشدند که تهمت سرقت یك انہان آرد در حق  
شخصی یهودی ثابت شود بلکه حکم فرمودند  
که یهودی بری از این بهتان و طعمه که یکی  
از افراد بنی ظفار بود سارق انہان است  
وقبیلہ بنی ظفار بجهت این حکم سرور

## ۸۴۴ مکسر اول

ابرا را جمیع مرتسد شدند و از مدینه بنزد اشرار قریش  
شتافتند و بنهایت عداوت و بغضا قهاس نمودند  
فاعتبروا یا اولی الابصار فنعیم ما قال یحیی عند  
خطابه جمهور الکبراء قال ایها الوجهاه اخلاقکم  
فرعونیه و اطوارکم نصرودیه و قصورکم شدادیه  
و ثروتکم قارونیه و نوا یا کم دنیویه و دسائسکم  
شیطانیه فاین المحدثیه از قرار حوادث اخیره  
حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده الله  
تکذیب این بهتان فرموده اند که این دو شخص  
محمض ترویج باین ناحیه مقدسه آمده بودند  
نه فکری دیگر البته در نزد ایشان واضح و آشکار  
است که اهل بها از فساد بیزارند و از فتنه درکنار  
و البته سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس  
بر جسم جمهور مستولی بود مظلوم نخوانند و احرار  
ابرا را که سبب آزادی اختیار شد اشرار نامند سبحان الله  
در ایام سلطنت عبدالحمید بکرات و مرآت از دشمنان آشنا  
و بیگانه لوایحسی به ما بین همایون تقدیم شد که این  
عبد با احرار عثمانیان همداستان است و شب و روز در  
هدم بینان استقلال بسدل مجبور مینمایند و  
بکرات و مرآت هیئت تفتیش و تحقیق از ما بیسن

۸۴۴ مکرر ۲۰

پادشاهی آمده و این عبدالرحمت تظییق و تحقیق و تعذیب گرفت و صدمات شدید زده در سجن نیز محاط بجواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقب و نگهبان هر روز تلفراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشنوم آشکارگاری تهنید نفسی میزان بود و گهی تخویف غرق دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سروسامان نیافت حال که احرار ابرار میندان آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضد آزادگان است و مخالف حریت پروران فنم مقال الشاعر:

لا له ساغر گیر و نرگس مست و برمن نام فسق

داوری دارم خدایامن که را دورکنم  
بارن میدان بهتان وسیع است بافتراں دیگر  
پزد از نسد شاید عقول سقیمه قبول نماید  
و ادراکات قاصره معقول شمرد این افترا و بهتان  
نده چنان واضح و نمایان است که محتاج مدافعه  
باشد و علیک البهاه الابهی

۴۴

و بالجمله سرحد دار از شرور آخوند مفسد قصر شیرین محافظت



وهم محبت و رعایت نمود و سوار بر قاطرها چاروا را کرد مامور  
 بمحافظت و باعدۀ از سواران منزل بمنزل برای کرمانشاهان  
 روانه داشت ولی در همه بلاد بواسطه روزنامه نجف و اراجیف  
 منتشره از نجف و از زوار همه و زمزه و آمادگی حمله و فساد  
 پدید بود چنانچه در خود کرمانشاه اگر تدابیر نظام السلطنه  
 و حقیقی و رشادت و حق پرستی سر تیب میرزا علی خان خانه  
 خراب رئیس امنیه نمی بود نسبت باند و نسبت بعموم بهائیان  
 بلد واقعات تدارک نشدنی صورت خواست بگیرد و در اراک  
 هم میرزا آقاخان قائم مقامی و هونوچهرخان ملکوتی تلگرافی  
 باین مضمون بحقیقی در کرمانشاه کرده بودند که دو بسته  
 پارچه سیاه و سفید چون وارد میشود اگر نمیتوانید تحویل گیرید  
 تلگراف کنید تا ما تحویل گیریم و اشاره بعمامه های سیا و سفید  
 آند و بود و چون در ورود بآراک مسافر متعصب کرمانشاهی  
 میخواست فتنه برانگیزد میرزا آقاخان و احتشام نظام پسر  
 عمن که ریاست امنیه را داشت او را تخویف و تهدید نمودند  
 و میخواستند آند و در اتوابع آراک که تحت نفوذشان بود  
 نگهداری کنند ولی صلاح دیده نشد و غلام پیوسته اصفهانی  
 از بهائیان مؤمن مخلص مکتوم بود و نیمه شب فاضل را از خواب  
 با آرامی بیدار کرده بیخ گوشش بنجوی گفت که من از مخلصین  
 این امر عظیم هستم و امشب حضرت عبدالبها را ببخواب

دیدم که فرمودند اینها امانت من اند سلامت بمنزل برسان  
 وبالجملة غلام پست مذکور رهه بلاد راه نیمه شب وغفلتاً  
 کار پست را وارد میکرد و خود را از نقل وانتقال پستی خلاصی  
 مینمود چنانچه بطهران هم قبل از طلوع صبح خود را رساند  
 و از سئوال وجوابهای پاسبانان دروازه زود خلاصی یافته  
 مازندرانی وارد ستانی را با اولین خانه و نزدیکترین دوستان  
 یعنی میرزانی خان لررساند و این در او اخر ماه شعبان سال  
 مذکور بود و قریب دو ماه در طهران و بعضی توابع مأمون با  
 اطلاع محفل روحانی طهران و محرمانه از آشنا و بیگانه بحسب  
 دستور دولت وقت اقامت کردند آنگاه با دستور محفل بعزیمت  
 ارض مقصود و زیارت محضر مبارک روانه شدند و این در یوم  
 یکشنبه یازدهم شوال ۱۳۲۸ بود که هنگام دو ساعت  
 بغروب سوارگاری روانه قزوین گشتند و روز سه شنبه ۱۳ بقزوین  
 وارد و بزیارت دوستان آنجا نائل و روز شنبه ۱۷ برای رشت  
 عزیمت کردند روز شنبه ۲۴ وارد شده در مسافر خانه بهائی  
 و خانه های ملاقات احباف آنروز سه شنبه ۲۷ بدرشکه از راه  
 پیره بازار و با کرجی رسیده و بکشتی درآمده روز پنجشنبه  
 ۲۹ به بادکوبه و مسافر خانه ورود کردند و بعد از ملاقات آقا  
 شیخ علی اکبر قوچانی و جمع بهائیان آنجا روز شنبه غره  
 نیکمده باراه آهن عزیمت با طوم کردند و بساعت ده صبح

روز یکشنبه به اطوم و در مهمانخانه درآمدند و بمساعدت بعضی  
از احبای متوقف در آنجا روز پنجشنبه ۶ ذی قعدة با کشتی  
پاکات فرانسوی عازم اسلامبول شدند و بساعت نه صبح روز  
شنبه ۱۱ ذی قعدة با اسلامبول رسیدند و بدلالیت مراد نام  
کردی بهائی بمهمانخانه وارد شدند اقامت کردند تا در نیم  
ساعت بغروب روز جمعه ۱۴ ذی قعدة با کشتی رومانیا روانه  
شدند و صبح چهارشنبه ۱۶ با اسکندریه و بمهمانخانه وارد  
شدند و شب مانده و صبح با تراموا بر طه رفتند و به هتل لوکنده  
شرقی که اقامتگاه بهائیان <sup>میشد</sup> اقامت گزیدند و تا ۲۴ دیحجه  
توقف داشتند و در آنجا جمعی از زائرین ایرانی و هندی و  
مصری و انگیزی و امریکائی اقامت داشتند و از آنجمله آقامیرزا  
ابوالفضل گلپایگانی بود که از مقامات فضل و اطلاعش استفاده  
میکردند و مسافرین بانشاط و انبساط قلبی بملاقات یکدیگر  
میرسیدند و هر روز یکی از آنها مباشر خرید و طبخ غذا میگشت  
و شبها غالباً بحضور عبدالبهاء در بیت مستاجر مسکونه شان  
میرسیدند و چون اوائل ورودشان بقطر مصری بود سه دسته  
از اهالی و بیشتر از طلاب از هری و نویسندگان و کارکنان جرائد  
بحال تنقیب و تنقید بمحضرشان وارد میگشتند که با مقامات  
علمیه و بیانات عربیه فصیحی و استدلالات و عرفانهای قویسه  
و اخلاق بغایت گریمانه و مهربانانه خود همه را راضی و شاکر

ومنجذب میساختند و شبی در موضوع حمله و هجوم غرب بشرق  
 و مبارزه و شکست از نظر علوم و انکشافات و از نظر صنایع و بدایع  
 و از نظر تجهیزات جنگی و از نظر قدرت مالی و غیرها بتفصیل  
 ذکر فرمودند که در تمام آن مبارزات غرب غالب و شرق منهزم  
 می‌باشد الا در موضوع امرالله که شرق غالب و مهیمین برکل است  
 و شبی دیگر در بیان آنکه هیکل عالم بشری مانند هیکل شخص  
 بتدریج تا این عصر بمقام قوت بنیه و رشد خود بالغ شد و ناچار  
 عقل کلی الهی در آن طالع گردید و شبی دیگر راجع بانکسه  
 اگر جمال ابهی طلوع نمیکرد امر نقطه اولی از میان رفته بود  
 بهمچنین اگر حکمت و قدرت و نفوذ میثاق نبود نادانان امر ابهی  
 را قلع کرده بودند و شبی دیگر زکرا و ضاع و احوال شیخ محمد  
 عبده و عبارتش در حق آنحضرت که اما فلان فلا یختلف فیہ  
 اثنان و آنه رجل سیاسی عظیم و بسیار امور مهمه دیگر کسه  
 در اینجا مقام بسط و تفصیل آن نیست و ناچار بایست واقعه  
 نجف که در بخش سابق با اشاره ذکر است و شرح حیات فاضل  
 و خاطراتش را بنوع اجمال ذکر نمود و او خود در دفترهای  
 متعدد مسطور و مکتوبین دارد و اما در باره واقعه مذکور نجف  
 با و فرمودند که نتیجه بسیار خوبی داد چنانچه برخسی  
 بملاقات آمدند و بعضی بمکاتبه پرداختند و فرمودند که بانجا  
 در تنبیه و هدایتشان نامه مفصل نگاشتم و از آیه الله ها

اسم بردند و این آیه از قرآن را بدین مناسبت تلاوت فرمودند  
 اَتَيْنُوهُم بِكُلِّ رِيحٍ آيَةٌ تَعْبَثُونَ وَمَا نَاظِرَةٌ لِّهَا  
 اِزِينَ تَشْرَفُ بِرِثْمِ مَلَكُوتِي اِثْرِهِمْ لِيَقُولُوا مَا كُنَّا  
 كُنِيمٌ وَنَحْمَدُ اللّٰهَ عَلٰى عِطَائِهِ وَنُوَالِلُهٗ وَمَنْهٗ وَافْضَالِهٖ وَچون فاضل  
 وميرزا عبد الحسين از اسلامبول لباس فینه وکت وشلوار بپوشیده  
 بودند ستور سفر بپوشیدند و تغییر لباس بپوشیدند و عمامه بنوع مولوی ها  
 و افندیهای مصر و اسلامبول فرمودند و اطاعت مبارک نموده بعد  
 از اقامت ۳۱ روزیوم دوشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ از رملسه  
 حرکت کردند و به پورت سعید رفتند و چند روز با آقا سید الله قمی  
 که واسطه ارسال مراسلات فیما بین محضر آنحضرت و بهائیان  
 بود معاشرت داشتند تا در روز سه شنبه ۲ محرم سنه ۱۳۲۹  
 در ساعت دوازده روز با کشتی استریا با اتفاق فرامرز بهائیس  
 زائران بهائیان روانه هند گشتند و روزه ۲ محرم بمبئی ورود کردند  
 و با آنکه میل آن حضرت چنین بود که در هند وستان بنام بهائیس  
 شهرت نیافته بعنوان شخص عالم معاشرت کنند تا مردم را  
 بمقامات واسعه علمیه امر بهائیان و ارتباطات آن با روح ادیان  
 و فلسفه ها بر کل عیان گردد بعلت آنکه فرامرز قبلاً با حبیب  
 نوشت و آنان بساعت معین بحال اجتماع باستقبال آمدند  
 همین جلب نظر کرده شهرت حاصل گردید و عمل بآن نوع  
 صورت نیافت بعلاوه آنکه محلی که برای اقامت معین شده

بود در قرب با تلاقی نزدیک بدریا و جای مالا ریا بود و بسختی  
 در چارتب لرز و حال و یائی شدند و با معالجه هم بیماری و لاغری  
 و ناتوانی بشدت باقی ماند و معذک مصاحبان در عده  
 از محترمین تأثیر و تقلیب کرد چنانکه بارغی مقصود برای تشرف  
 رفتند و همچنین با میرزا محرم و گروه بهائیان بمبئی و اعداد  
 آحادشان ملاقات و تشویق استمرار یافت و در خطابی از حضرت  
 عهد البهائیه ایشان چنین صدور یافت: " بمبئی حضرت  
 آقا میرزا اسد الله مازندرانی و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی  
 علیهما بهاء الله الابهی هو الله ای دونه‌ صا دق  
 آستان مقدس الحمد لله که از راحت تن و آسایش جان بیزارید  
 و از هوی و هوس بگلی در کنار سرگشته کوی یارید و گم گشته بیابان  
 محبت الله تحمل هر مشقت و تعب نمائید تا اینکه ندای الهی  
 به سامع جهانیان رسانید و سبب هدایت گمراهان گردید  
 و باعث نورانیت ظلمانیان شوید بینصیبان را بهره دهید و  
 محرومان را محرم اسرار نمائید ایکاش من نیز همدم و همسراز  
 بودم و همقدم و هم آواز طوبی لکم من هذا الفضل العظیم  
 بشری لکم من هذا الفوز المبین حاجی عندلیب همان بهتر  
 که بگلشن نجف پیروز نمود هر چند از شرف ایمان محروم گشت  
 ولی شما در حق او دعائید بلکه انشاء الله انصافی دهد  
 و تلافی مافات نماید حال شما الحمد لله در بمبئی موفق

بخدمت گشتید و سبب تالیف قلوب یاران گردیدید و بعد از این ایستادگان و انعقاد مجلس و تنظیم محفل ایرانیان چون شما را شناخته اند اگر از معاشرت اجتناب دارند بصفحات سائره هند وستان عبور و مرور ننمائید و اول بابیگانگان معاشر و مجالس گردیدالی آخرها "

تاد روزه جمادی الثانیه ۱۳۲۹ مطابق اول جون باترن از بمبئی رهسپار کلکتہ شدند و در آنجا با آقا سید مصطفی رنگونی و حاجی میرزا محمد تقی طبسی که حجره تجارت داشت و با گروهی از بهائیان نوایمان معاشرت گرفتند و با سهروردی دانشمند معروف آنجا ملاقات کردند و با جماعتی از ملا و مولویها مصاحبه دینی نمودند و در همان ایام با کونتس بتلین بهائیه اطریشی که بکلکتہ وارد شده نطق جمعیتی میداد معاونت کرده عکس گروپی برداشتند تا در ۲۸ شعبان ۱۳۲۹ بعزم رنگون در بر ماروانه شدند و بیوم جمعه سلخ آنماه برنگون رسیدند و مهمان حاجی سید مهدی بهائی ساکن رنگون و شیرازی الاصل و نیز پسرش آقا سید اسمعیل بودند و در مدت اقامت آنجا بعلاوه ملاقات و تشویق احباباً باعدّه از محترمیمن و بعضی از اساقفه انگیزی و رؤسای فرق اسلامی مصاحبه نمودند تا در روز جمعه ۲۸ رمضان سنه ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۱ باترن قریب ۲۲ ساعت بمندلی رفتند و تا

جمعه ۵ شوال مطابق ۲۹ سپتامبر ملاقات بهائیان و برخی از بیگانگان مشغول و بمصاحبت آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی و غیرهما سرور و بعد از ملاقاتها و مصاحبه ها که باتفاق آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی از بهائیان آنجا بعمل آورد در روز مذکور به رنگون مراجعت کردند و بنوع مذکور بودند تا در شنبه ۱۳ شوال مطابق ۷ اکتوبر بمساعدت آقا محمد ابراهیم کد خدا شیرازی بقریه کنجانگون مرکز گروهی بسیار از بهائیان رفتند و تا سه شنبه ۱۶ بصحبت در مجمع بهائیان و تشویق افراد پرداختند و در روز مذکور برنگون برگشتند و غالباً آقاسید اسمعیل بن حاجی سید مهدی با پسرانش آقاسید محمود و آقاسید عبدالحسین و هم آقاسید جنابعلی و آقا محمد ابراهیم کد خدا از بهائیان آنجا با ایشان بودند و بالاخره در ساعت سه عصر روز و شنبه ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۶ نوامبر ۱۹۱۱ با جهازانگور از رنگون بکلکته باز آمدند و تا ۲۱ ذیقعد بنوع مذکور در آنجا اقامت داشتند و بالاخره در روز و شنبه ۲۱ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱ با حاجی طبسی و میرزا جلال و قاسمعلی وداع کرده در ساعت ۹ و کسری از شب باترن رهسپار بمبئی گشتند و بعد از ظهر روز سه شنبه بمبئی رسیدند و میرزا محرم و جمشید حکیم ورشید حاضر بودند تا در روز جمعه ۲۴ نوامبر باتفاق جوانمرد در ترن



روانه پونه شدند و در ساعت شش بعد از ظهر رسیدند و در  
 هتل و منزل آقای خسرو پیمان ورود کردند و در روزی مانده  
 در ۲۶ نوامبر عودت بمبئی نمودند و از جمله اموری که در  
 بمبئی انجام دادند ایجاد اتحاد و اتفاق بین بهائیان  
 و تاسیس محفل روحانی بود که موجب سرور خاطر حضرت  
 عبدالبهاء گردید و بالاخره در روز چهارشنبه ۱۴ ذیحجه  
 ۱۳۲۹ مطابق ۱۹۱۱ سه ساعت بعد از ظهر  
 اشیاء را بگاری گاوی گذاشته با میرزا محرم لب در یارفته  
 جوانمرد خسرو ورستم هم آمدند و مستر مارکر<sup>که</sup> بواسطه ایشان  
 کمال محبت حاصل کرد همراهمیها نمود تا بعزم بندر عباس  
 در ساعت سه عصر با کشتی بالوا حرکت کردند و در آن طول  
 مدت سفر درهند که کمتر از سال بود آقا سید مصطفی در مصا<sup>حبه</sup>  
 و نطق ترجمه بزبانهای مختلفه کرد و خطابههای متعدد از  
 حضرت عبدالبهاء که دال بر رضامندی است بانواع مختلف  
 صدور یافت و صورتو غرافی اجتماعی متعدد گرفته شد و  
 تفصیل آن در خور مقام اختصار این جلد تاریخ نیست و این  
 چنین سفر درهند را قبل از فاضل و بعد از او هم عدّه کثیر از  
 بهائیان شرقی و غربی حسب الامر حضرت بهاء الله و  
 حضرت عبدالبهاء نمودند که در مواقع مختلفه بخشهای  
 تاریخ مسطور است و در روز پنجشنبه ۲۲ ذیحجه وارد دریای

بندرعباس شدند و کشتی در ساعت ۸ صبح روز پنجشنبه ۱۴  
 دسامبر مطابق ۲۲ ذیحجه در سواحل بندرلنگراند اخت  
 و روزی دیگر برهنمائی کشتی را بقرب ساحل آوردند و آقامیرزا  
 حسنعلی خان شیرازی رئیس پست با قایق موتورلنج بکشتی  
 رسید و آن دو را در آن روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۹ مطابق  
 ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ بشهر آورد که تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۳۰ مطابق  
 اول فروردین ۱۹۱۲ در آن بندر ماندند و با اتفاق میرزا حسن  
 علی خان مذکور و معصومعلی لاری و محمدعلی سدید السلطنه؛  
 قونسول روس و حاجی احمد و میرزا عبدالصمد خلف میرزا جلال  
 زرقانی و میران حیدرآبادی و غلام ویوسفخان سرهنگ  
 تلگرافخانه از نوری های شیرازی جدید التصدیق و میرزا  
 احمد انجیز و میرزا عبدالرحمن شیرازی و غلامرضا بقال و میرزا  
 احمد خیاط و آقا حسن نطنزی مامور گمرک و حاجی محمد تقی  
 سعی در احتفال و اشتعال احبا نمودند و بتبلیغ جمعی مانند  
 مولوی معمرستی که رتبه برلوح ادله اربعه حضرت عبدالبهاء  
 طبع و نشر کرد پرداختند و در آن موقع که راههای کشور نامأمون  
 و خطر حمله اشرا بر بندرعباس و تعرض مخصوصی بر بهائیان  
 ورد زبان بود پس از شور و مخابرات استشاره با طرف خصوصاً  
 با میرزا عبدالوهاب خان سر و ش الملك رئیس پست بنادر در  
 بوشهر از بهائیان معروف نمودند و بالاخره با کشتی ببندر

هوشهر رفتند و از روز ۱۹ صفر تا ۷ ربیع الاول در هوشهر بودند  
 و با سرورش الملاء و میرزا علی محمد خان شیراز که بلباس <sup>پیشی</sup> درو  
 بود و میرزا عبد الا حد بن میرزا جلال زرقانی و قلیلی از بهائیان  
 ساکن آنجا احتفال کرده تشویق و ترغیب نمودند آنگاه بتدابیر  
 سرورش و همراه کردن عدّه از غلامان پست سوی شیخ  
 راهسپردند و در همین طریق در چار حمله سارقین و قاطعین طرق  
 گشتند ولی از خطرات محفوظ ماندند و در روز ۱۹ ربیع الاول  
 ۱۳۳۰ بشیرا رسیدند پس از ملاقات بشیر السلطان در پست  
 خانه بمسافر خانه بهائی راهنمایی گشته بماندند و در مجالس  
 و محافل با اتفاق حاجی میرزا بزرگ افغان و برادرش حاجی میرزا  
 حبیب و حاجی میرزا ضیاء و نیز بشیر السلطان و میرزا محمد باقر  
 در هقان و برادرش و هم غلام حسین میرزا و آقا محمد حسن بلور  
 فروش همدانی و حاجی میرزا حسن علی یزدی و هم سالار نصرت  
 نوری جدید التصدیق و دیگر میرزای عندلیب لاهیجی و  
 بپیش بمجالس و محافل و تشویق و ترغیب اجاب بودند و در  
 آن ایام که مراعات نهایت حکمت میشد باعدّه هم مخصوصاً  
 ملای کاشی مشهور با فساد برای بهائیان و سید مومن و غیرهما  
 مصاحبه عقیده ای شد تا آنکه وسائل سفر برای عازمین  
 خروج از شیراز از اروپائی و ایرانی و سیاسی و نظامی و تجار  
 که محفل خطر حمله ایل عرب ناممکن بود بواسطه قرارداد

قوام شیرازی باروسای ایل فراهم شد و بیست و چهارگاری  
 با اسبهای روسی و عده مسلحین امنیه و گروهی از سواران  
 متعلق بقوام و دسته از سواران عرب برای محافظت حرکت  
 کردند ولی در منزل اول بزرگان دیده شد که سادات معمم  
 از تحصیل نجف برگشته که در فتنه آنجا بکار بودند و در جریده  
 نجف هم در حالت داشتند با همین گاری ها عازم اصفهانند  
 و چون چشمشان بغافل افتاد بصد فتنه و فساد برآمدند ولی  
 رئیس سواران قوام که سپرده برای محافظت بود مانعست  
 سخت نمود و بالجمله درین سفر هم خطراتی رخ نداد و  
 بقرب آباده حاجی علیخان از متمکنین و بزرگان بهائی سوار  
 برالاغ با جمعی باستقبال آمدند و دیده بوسی کردند  
 و سادات مذکور از مشاهده آن بعمق حسد و غضب و حیرانی و  
 یأس اندر شدند و این در شهر جمادی الثانی ۱۳۳۰ بود  
 که باآباده وارد شدند و سادات مذکور که بخانه امام جمعه  
 ورود کردند و خواستند در آنجا بنشر مفتريات نجف فتنه علیه  
 فاضل روشن کنند ولی اقتدار بهائیان آنجا را دانسته ناچار  
 دست کشیدند و اندر آنجا بمعاشرت میرزا قابل و حاجی  
 علیخان و داعی و دکتر سراج و پسر رشیدش حاجی خان و میرزا  
 نصرالله روشن در همت آباد و بهائیان آنجا و تابع و تشویق  
 و ترغیب احباً مشغول شدند تا در شهر شعبان باصفهان در